

ما و قضاوتگری

ویژگی های قضاوتگری، عمومیت دادن، و مطلق نگری در میان ما، تاکنون ضررهای زیادی را چه در سطح فردی و اجتماعی و چه در زمینه سیاسی بر ما وارد آورده است و بیش از این نیز خواهد آورد.

یکی از مشکل ترین و در عین حال حساس ترین کارها قضاوت کردن است و متأسفانه یکی از متداول ترین و مخرب ترین ویژگی های اخلاقی در بین ما قضاوتگر بودن ماست. در این نوشتار به شکل مختصر به آثار و جوانب این خصوصیت در زندگی فردی و اجتماعی ما پرداخته می شود.

بسیاری از ما معمولاً با دیدن یک رفتار و یا شنیدن یک جمله از یک شخص و یا درباره یک شخص، به قضاوت کردن در مورد او می پردازیم. طبیعی است قضاوتی که با این سرعت صورت گیرد، نمی تواند از دو حالت خارج باشد: خوب و یا بد.

از طرفی ویژگی «تعمیم دادن»، که آن نیز در میان ما بسیار رایج است، باعث می گردد که این خوبی و بدی را مشمول تمامی وجوه فرد بدانیم. بدین معنی که شخص خوب را تماماً خوب دیده و در او یک خصوصیت بد پیدا نکنیم و در شخصی که در نظرمان بد جلوه کرده است یک صفت خوب نیابیم.

این تعمیم دادن گاه حتی از فرد مورد نظر نیز در می گذرد و بستگان نزدیک و گاه دور او را در بر می گیرد و بدین ترتیب افراد همراه با آبا و اجدادشان در یکی از دو گروه بد یا خوب، خادم و یا خائن، شریف و یا ناشریف، با معرفت و یا بی معرفت، قرار می گیرند.

تاسف آور اینکه در بسیاری از مواقع، نازنین و شریف و با معرفت بودن افراد فقط به این خاطر می تواند باشد که مثلاً یک روز پول تاکسی ما را داده اند، یا از ما تعریفی کرده اند و یا با ما گرم گرفته و مهمتر از همه ما را به منزلشان برای شام یا ناهار دعوت کرده اند! بدین ترتیب مشاهده می شود که خوبی و بدی افراد به دور محور «من» می گردد. یعنی کسی از نظر ما خوب است

که با «ما» خوب باشد و نفعش به «ما» برسد، حتی اگر «ضرر دیگران» را در پی داشته باشد و بالعکس.

یکی از آثار این نوع قضاوتگری ایجاد ترس در افراد یک جامعه است. همان ترسی که ما از مورد قضاوت قرار گرفتن یکدیگر داریم، بخصوص که می دانیم این قضاوت ها فقط در ذهن و ضمیر قضاوت کننده نخواهد ماند بلکه به سرعت به دیگران منتقل خواهد شد و دیگران نیز متأسفانه بدون تحقیق و تلخیص آن را قبول کرده و به نوبه خود به سایرین منتقل می کنند.

این نوع قضاوت نه تنها در مورد افراد که در مورد مکاتب، و سیستم های اجتماعی و حکومتی نیز صادق است. بدین ترتیب که مکاتب و سیستم ها نیز در نظر ما یا مطلقاً خوب هستند و یا تماماً بد. بدین معنی که موافقان آن ها یک نکته منفی در آن نمی بینند و مخالفان نیز یک نکته مثبت. در حالی که بنا به گفته مولانا:

آن که گوید جمله حقانند احمقی است
و آن که گوید جمله باطل او شقی است
پس بد مطلق نباشد در جهان

بد به نسبت باشد این را هم بدان
باید گفت که مقداری از این مطلق
نگری به خاطر ترس از برچسب خوردن
از جانب کسانی است که تصور می کنند

مخالف باید همه وقت، همه جا و با همه چیز با چشم بسته مخالفت کند و اگر نکند، یعنی اشاره ای به کمترین نکته مثبت چه در شخص و چه در یک مکتب فکری و چه گروه سیاسی و غیره نمود، او را به خودفروختگی و سازشکاری و یا خیانت متهمش می کنند. همین ویژگی باعث می شود که بسیاری از افراد که داعیه برقراری دموکراسی و نجات مردم و نهایتاً ارتقاء سطح فرهنگ جامعه را دارند، تنها به انتقاد کردن های غیر اصولی، عیب جوئی، توهین و تحقیر و حتی تمسخر افراد سیاسی و گروه ها و سیستم ها بسنده نمایند. برخوردی که نتیجه ای جز بیشتر کردن فاصله ها و شدت بخشیدن به خصومت ها و خراب تر کردن اوضاع ندارد. ماجرائی که در آن فقط مردم بیگانه ای که همه سنگ نجات آنان را بر سینه می زنیم قربانی شده و می شوند.

اما قضاوت ما در مورد افراد سیاسی بر مبنای رابطه آن ها با قدرت حاکم شکل می گیرد و از آن جایی که ما در اکثر اوقات تمام بدبختی هایمان را از چشم حکومت وقت می بینیم، کسانی که به هر دلیلی و با هر انگیزه ای با آن سر به مخالفت بردارند، در چشم ما محبوب و قهرمان ملی محسوب می شوند. بخصوص اگر به تبعید و زندان فرستاده شده و به نحو اولی کشته شوند. اینگونه برخورد غیر منطقی و احساسی

با قضیه از یک طرف و نیاز به محبوب و قهرمان شدن از طرف دیگر باعث می شود که بسیاری از جوان ها بدون اینکه از توانائی های جسمی، روحی و فکری خویش آگاهی کافی داشته باشند، با بت کردن یک شخص خاص و با پیروی ناآگاهانه از یک مکتب ویژه، بدون داشتن کمترین اثر مثبتی در جامعه خویش گاه جان خود را نیز در این راه فدا نمایند.

طبیعتاً تا این نگاه بر ما حاکم است و با انسان ها و قضایا و هر چیز دیگر اینگونه برخورد می کنیم و تا انصاف ما تحت الشعاع نگاه تک بُعدی ما و طرفداری از دوست، خانواده، حزب و قبیله و دسته ما قرار می گیرد، انتظار پیشرفت انتظاری عبث خواهد بود.

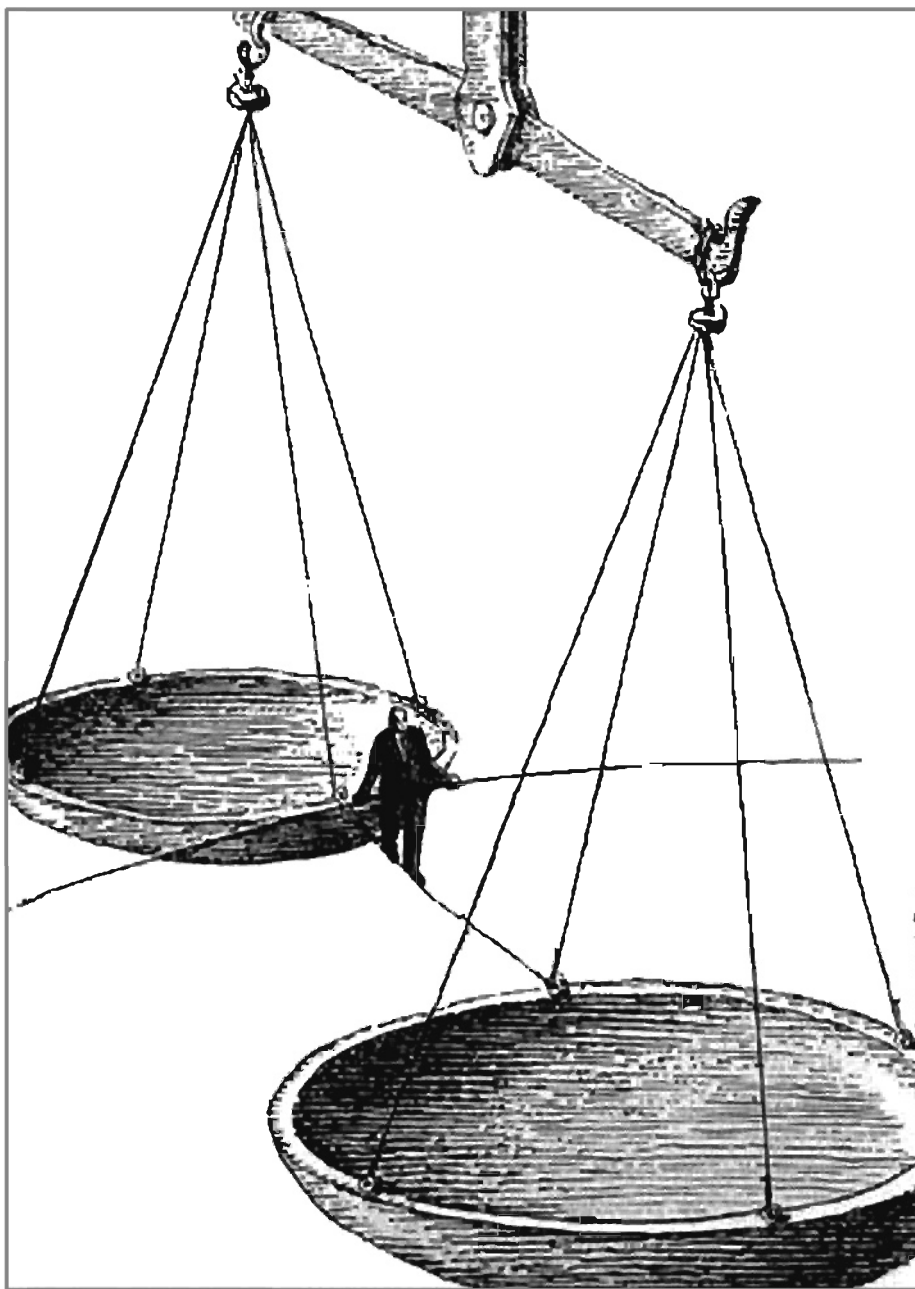
بدون شک هنگامی که ما توانستیم نقاط ضعف خود، دوستان و حزب و گروه خود را

نیز ببینیم و آن ها را بیان کنیم، هنگامی که توانستیم فضیلت را در مخالفان عقیدتی و حتی در دشمنان خویش دیده و زبان به تحسین آن ها بگشاییم، هنگامی که توانستیم در انتقاد از هر مکتب و مسلکی، نکات مثبت آن ها را نیز برشماریم، خواهیم توانست به شاعر هوشمندی افتخار کنیم که هفتصد سال پیش از این به ما چنین توصیه کرد

عیب می جمله چو گلتی هنرش نیز بگویی
 نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند
 آری، نفی حکمت کردن اکثریتی از ما بطور اعم و نفی حکمت کردن برگزیدگان فکری و فرهنگی ما بطور اخص، برای کسب نظر خاص و عام، یکی از موانع بزرگ در راه روشن سازی جامعه و به تبع آن پیشرفت مملکت ماست.

ویژگی های قضاوتگری، عمومیت دادن، و مطلق نگری در میان ما، تاکنون ضررهای زیادی را چه در سطح فردی و اجتماعی و چه در زمینه سیاسی بر ما وارد آورده است و بیش از این نیز خواهد آورد. به نظر می رسد که ما راهی نداشته باشیم جز اینکه به شدت گفتارها و نوشتارهای خویش را زیر نظر بگیریم و آن ها را حتی امکان از غرض ورزی، کینه توزی و بد خواهی، تک بُعدی نگری و در یک کلمه بی انصافی تصفیه کنیم. که اگر چنین نکنیم این در بر همین پاشنه خواهد چرخید و آمدن ده ها رژیم دیگر با ایدئولوژی های متفاوت نیز تغییری در وضع جامعه ما بوجود نخواهد آورد. *

* فضاوتگر را معادل واژه جاجمتال در انگلیسی گرفته ام
 * علل بوجود آمدن این ویژگی ها به گونه ای مشروح در کتاب در اسارت فرهنگ به قلم همین نویسنده آمده است. این کتاب در ایران منتظر دریالت مجوز است.



سهل تر می گردد. به عنوان مثال عذر خواهی یک مستخدم از آریاب، یک آبدارچی از رئیس اداره و یا یک شاگرد مدرسه از مدیر به راحتی صورت می گیرد، حتی گاه اگر خطائی نیز مرتکب نشده باشند، با این ترتیب می توان دید که چرا و چگونه عمل عذر خواهی با نوعی احساس فرودستی/حقارت توأم می شود و همین احساس مانع از آن می گردد که افرادی که خود را هم شأن و هم سطح یکدیگر می دانند بتوانند به راحتی اشتباه خود را پذیرفته و برای آن طلب پوزش نمایند.

مذموم شمرده شدن عمل قبول اشتباه و عذر خواهی در جوامع طبقاتی و غیر عدالتمند به دلیل حقارتی که در درون آن نهفته است، تا بدانجاست که آن

را حتی معادل خوردن مدفوع قلمداد کرده اند. بسیار دیده می شود که کودکان وقتی مورد خشم پدر، معلم، ناظم یا مدیر قرار می گیرند، از عبارات غلط کردم و

... خوردم برای جلب بخشایش آنان سود می جویند. بزرگترها به کرات به کوچکترها چنین توصیه کرده و می کنند که: «انسان نباید کاری کند که مجبور به ... خوردن شود». چنین توصیه هایی انسان ها را مجبور می کند که وقتی کار اشتباهی صورت دادند، به صدها بهانه چنگ بزنند تا فقط معذرت نخواهند و به عبارتی ... نخورند.

این نوع برداشت هم چنین باعث می شود که وقتی کسی اشتباه خویش را صادقانه می پذیرد، به جای اینکه مورد تحسین



ما و معذرت خواهی؟!!

دارد، اگر معلم است و استاد شاگردانی، اگر کارفرماست کارگرانی، اگر مرد است همسری، اگر پدر است فرزندی و اگر برادر بزرگتر است خواهران و برادران کوچکتری، این احساس و متعاقب آن این ویژگی بر کل جامعه تسری یافته است.

طبیعتاً فاصله فرادست و فرودست خود نقش اساسی در چگونگی عمل عذر خواهی خواهد داشت. بدین معنی که هر چه این فاصله بیشتر باشد عذرخواهی از جانب فرادست سخت تر می گردد و به همان میزان انجام این عمل برای فرودست

توجیه خطا و تقصیر گناه خویشان را بر گردن دیگران و گاه شرایط مکانی و زمانی گذاشتن و به عبارت دیگر به صد ریسمان چنگ زدن برای فرار از قبول اشتباه و معذرت خواهی، از ویژگی های دیگر فرهنگی رایج در بین ماست. علت وجود این ویژگی را شاید بتوان در نظام به شدت طبقاتی حاکم بر جامعه که در آن قانونی از شهروندان حمایت نمی کند، جستجو نمود. جوامعی که تبعیض از هر نوع آن چه مقام و موقعیت اجتماعی و چه جنسی و سنی و قومی و ... به شدت در آن گسترده است؛ جوامعی که همواره آنان که در رأس قدرت و به عبارتی هرم اجتماعی قرار دارند خود را سایه و نماینده خداوند در روی زمین می دانند. از آنجا که نماینده خداوند بایستی به صفات خدایی آراسته باشد و یکی از این صفات مبرا بودن از خطا و

اشتباه است، بنابراین اینان یعنی حاکمان و قدرتمندان زمانه، هیچ گاه تن به قبول اشتباهات خود نمی دهند. چرا که قبول اشتباه باعث نزول آنان از شأن و جایگاه خدائی شان می شود و این به نوبه خود به از بین رفتن حرمت آنان در چشم زیر دستانشان منجر می گردد. بنابراین در جهت حفظ شأن خویش، اشتباه و خطای خویش را هرگز پذیرا نمی شوند.

از طرفی از آنجا که در این جوامع هر کس به نوبه خود سلطانی است و بندگانی دارد، بدین معنی که اگر رئیس است کارمندی

و بخشش واقع شود، با بی محبتی و بی احترامی مخاطب خویش روبرو می شود. چرا که تصور مخاطب بر این است که فرد با قبول اشتباه، حقارت خویش را پذیرفته است و کسی که خود را حقیر ببیند شایسته تحقیر است.

همین برداشت باعث می شود که کسانی که باور و اعتقادشان را به یک مکتب یا ایدئولوژی در طی زمان ازدست داده اند، حاضر به اعتراف به آن نشوند، اعترافی که گاه حتی نیازی به معذرت خواهی از کسی نیز ندارد، اعترافی که خود نشانی از رشد فکری و تکامل معنوی شخص دارد. به دیگر سخن اگر انسانی در پنجاه سالگی همان نگاهی را به دنیا و زندگی داشته باشد که در بیست سالگی داشته است، معنایش اینست که سی سال به لحاظ عقلی و فکری را کد مانده است. اما ما به دلیل ترس از برخورد و قضاوت دیگران ترجیح می دهیم توقف رشد عقلی خویش را قبول کنیم و بر باور به یک عقیده در تمام عمر پافشاری نماییم! در این جوامع فقط فرهیختگان و هوشمندانی که خود را از زنجیر اسارت این دایره بسته و ترس از برخورد دیگران رهانیده اند به راحتی و با تواضع به اشتباهات خویش معترف می شوند.

روشن است که این نوع برخورد با قبول اشتباه، افراد را به دروغ گوئی، تهمت زدن به دیگران، توجیه کردن خطا و نهایتاً به سلب مسئولیت از خود سوق می دهد؛ برخوردی که آن را در تمام سطوح جامعه می توان مشاهده نمود؛ از کودک سه ساله گرفته تا سیستم های حکومتی که گناه تمامی شکست ها و عقب ماندگی ها را به گردن اوضاع اقلیمی و جغرافیائی، حمله ها، جنگ ها، مذاهب و بالاخره امپریالیسم

جهانی می گذارند و هیچ نقشی و مسئولیتی برای خود در این رابطه قایل نمی شوند.

قابل توجه اینکه هر چه انسان ها تعداد بیشتری از افراد را تحت پوشش تربیتی خود داشته باشند ویژگی های آنان، چه منفی و چه مثبت، ابعاد گسترده تری یافته و تأثیرات منفی یا مثبت بیشتری بر جامعه خواهد گذاشت. به عنوان مثال اگر پدری اشتباهش را با تواضع بپذیرد، فرزندان او این عمل نیک را از او خواهند آموخت و اگر معلمی خطای خویش را پذیرفت و در مقابل دیگران از شاگردش عذرخواهی کرد، تمامی شاگردانش را تحت تأثیر قرار خواهد داد و این عمل زیبا را به آن ها

خواهد آموخت. با این ترتیب اهمیت وجود چنین ویژگی هایی در افرادی که داعیه رهبری فرهنگی و سیاسی افراد، گروه ها و نیز جامعه ای را به عهده دارند روشن می شود. شاید یکی از دلایلی که ما قرن هاست در وضعیت خود در جا می زنیم (اگر عقب تر نرفته باشیم) همین باشد که در تاروپود خلیقات خویش اسپریم و ویژگی های منفی مان را در پوشش های زیبایی پیمچانیده ایم و همین پوشش نمی گذارد که ما آن ها را وا نهمیم. به عنوان مثال عدم قبول اشتباه را در جامعه حفظ غرور و عدم صراحتمان را در جامعه احترام و دخالت در زندگی یکدیگر را در جامعه مهر و محبت و...

آموزش «عدم قبول اشتباه و تقصیر خطای خود را به گردن دیگری گذاشتن» از اوان کودکی شروع می شود. از آن زمان که خشم نا آگاهانه و بیجای پدر به دلیل خطائی

که از کودک سر زده است، مادر را مجبور می کند که به حمایت غیراصولی از او بپردازد و خطای او را به نوعی توجیه کند و کار اشتباه او را به گردن کلاغه یا گربه محله با نام مستعار گربه سیاهه بیاندازد. عملی که به کودک می آموزد که می توان خطائی کرد و گناه آن را به گردن دیگری انداخت. بارها شاهد بوده ایم که مادران در جهت تشویق کودک به غذا خوردن، چشمان خود را بسته، قاشق را به دهان او نهاده و سپس چشمان خود را باز کرده و پرسیده اند که چه کسی غذا را خورده است و کودک در حالی که مشغول بلعیدن غذا بوده است به

آموزش «عدم قبول اشتباه و تقصیر خطای خود را به گردن

دیگری گذاشتن» از اوان کودکی شروع می شود.

شخص دیگری یا عروسکی که در بغل دارد و یا گنجشک روی درخت اشاره کرده و مادر با عشق و هیجان او را به ادامه این کار وا داشته است. آری همین کارهای بظاهر ناچیز به کودکان می آموزد که می توان کاری را انجام داد و مسئولیت آن را به گردن شخص یا حادثه دیگری انداخت.

دریافت اهمیت موضوعاتی به این کوچکی، ما را به این امر واقف می کند که علاوه بر از بین بردن فقر و بی عدالتی و اجرای صحیح قانون، چه برنامه های وسیع، طولانی مدت و همگانی دیگری برای پاک سازی فرهنگی جامعه مان باید تدارک ببینیم.

می گویند بشر جایزالخطاست؛ بیاییم با قبول اشتباهات خود، همبستگی خود را با جامعه بشری اعلام نماییم و این فضیلت را به دیگران نیز بیاموزیم.

طاهره شیخ الاسلام